

تبیین دیدگاه مذهبی روسو و نقد درونی دلالت‌های آن در آموزش دینی محمدرضا سرمدی¹؛ آزاده زارع^{2*}؛ محمد حسینی³

دریافت: 92/11/20

پذیرش: 93/06/12

چکیده

روسو با دیدگاه اجتماعی منحصر به فرد خود، تأکید می‌کند که تمامی جوامع بشری همواره نیاز ایمان به خداوند را درک نموده و نسبت به ضرورت وجود دستورالعمل مذهبی آگاه بوده‌اند. او مراجع مذهبی را عالی‌ترین مراجع قدرت اجتماعی دانسته و اظهار می‌دارد تضادهای اقتدار اجتماعی در پی از هم گسستن قدرت مذهبی و قدرت سیاسی (سکولاریسم) پدیدار گشته و بهترین راه اداره جامعه، پدید آمدن مرجعی یگانه از این دو شاخه قدرت است. واژگان کلیدی: روسو، مذهب طبیعی، دین مدنی، آموزش دینی.

هدف پژوهش حاضر بررسی مبانی مذهب از دیدگاه روسو و تحلیل نگاه منحصر به فرد وی به مذهب، ارتباط مذهب با حکومت و شیوه‌های آموزش مذهب از نظر این اندیشمند بوده است. این پژوهش به روش اسنادی-تحلیلی انجام گرفته و پژوهشگران پس از گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای، به تحلیل اسناد گردآوری شده پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که روسو برخلاف آنچه به وی نسبت داده شده، فردی پایبند به اصول مذهبی بوده و علاوه بر ایمان قلبی به وجود پروردگار و اصول زیربنایی مذاهب آسمانی، بر لزوم تربیت مذهبی تأکید نموده است.

1. استاد فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه پیام‌نور sarmadi@pnu.ac.ir

2. کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه پیام‌نور (*نویسنده مسئول) azadezare7@gmail.com

3. کارشناس ارشد فلسفه اخلاق، دانشگاه پیام‌نور

مقدمه

در چشم روسو، انسان به همان پاکی خلق می‌شد که یک غنچه رز و معمولی‌ترین انسان‌ها به همان درستی خداوند را می‌شناخت که یک برهمن؛ زیرا خداوند، آن سرچشمه پاکی و خرد، انسان را با طبیعتی پاک و قلبی حقیقت‌جو می‌آفرید. انسانی که با حواس خود واقعیت را و با خرد و قلب خود حقیقت را درمی‌یافت. اما این تصویر با انسان مسیحی قرن هجدهم بسیار تفاوت داشت و همین تفاوت بود که روسو را می‌آزرد. او با صراحت جامعه را دلیل فساد انسان می‌نامد و اخلاق‌گریزی و فساد اجتماعی را نتیجه سکولاریسمی می‌بیند که از آغاز مسیحیت بیرق قدرت جامعه غرب را از هم درید.

عصر روشنگری¹²، تاج بی‌مانند هزاره دوم میلادی است که درخشش خیره‌کننده خود را از جواهرات ارزشمندی همچون دیدرو¹³، ولتر، منتسکیو¹⁴، هیوم، دالامبر¹⁵، روسو و سایر اندیشمندان قرن هجدهم وام دارد. چهره‌های تکرارنشده‌ای که با عقاید خود فضای یخ‌زده و انسانیت بی‌روح انگلستان، آلمان، فرانسه و سرانجام تمام اروپا را به آتش کشیدند و زمینه تولد جریان‌های فکری جوان با ریشه‌های چندصد ساله را پدید آوردند.

ذهن‌های بی‌پروایی که فشارهای جبارانه کلیسای کاتولیک، خرافه‌گرایی و انسان‌ستیزی جامعه قرن هجدهم را تاب نیاورده و با اندیشه‌هایی اندکی متفاوت با یکدیگر، سیلاب عظیمی از نوگرایی فکری را برای شستشوی سیاهی‌های عصر خود به راه انداختند و دستاوردهای ارزشمندی همچون خردگرایی¹⁶، علم‌گرایی و انسان‌گرایی¹⁷ را به جامعه آشفته‌حال اروپا هدیه دادند.

اما شاید رویکرد این افراد به مذهب، بیش از سایر موضع‌گیری‌های ایشان، مراکز قدرت اروپا را به چالش

پس از مرگ روسو، تفاسیر بسیاری از آراء این فیلسوف انتشار یافت که از او تصویر انسانی بی‌قید، جامعه‌ستیز، بی‌مذهب و گاه احمق را به نمایش گذاشت. چهره‌ای که شاید بتوان آن را میراث به جا مانده از جدال بی‌امان روسو در زمان حیاتش با هیوم¹، ولتر²، و بسیاری نویسندگان و روحانیون قرن هجدهم دانست.

اما روسو را تنها می‌توان در سطرهای نوشته‌هایش شناخت. او خشت به خشت بنای اندیشه خود را در آثارش به جامعه سردرگم مسیحیت هدیه داده و این امکان را فراهم آورد که حتی مردم معمولی به راحتی با خواندن هلوئیز جدید³ (1761)، امیل (1762)⁴، نامه‌هایی از کوهستان (1764)⁵، اعترافات (1770)⁶، و... از دریچه‌ای دیگر، زندگی انسان‌گونه‌تری را نظاره‌گر باشند.

اگرچه در میان صاحبان اندیشه برداشت‌های متفاوت و گاه متضادی از جایگاه روسو دیده می‌شد، چنانچه از دید لامارتین⁷، پرودون⁸ و ژول لومتر⁹، سیاست روسو یک رشته خیال‌بافی‌های تاریک و بی‌ارتباط و شوم بیش نبوده در حالی که از دید نگره‌پردازان دیگری چون بوالن¹⁰ و شینز¹¹ «قرارداد اجتماعی» کتابی است وزین و نیرومند که مانند کتاب «هلوئیز جدید» و «اعترافات» برای نویسنده سرافرازی آفریده است. (مورنت، به نقل از آشفته تهرانی، ص 245) اما بدون شک نمی‌توان آثار روسو را دچار ازهم‌گسیختگی دانست، زیرا او به خوبی توانست رشته معنی‌داری از نوشته‌های ادبی، توصیفی، تحلیلی و تجویزی را برای ارائه مبانی اندیشه خویش فراهم آورد.

1. Hume
2. Voltaire
3. The New Heloise
4. Emile
5. Letters Written from the Mountain
6. Confessions
7. Lamartine
8. Proudhon
9. Jules Lenaltre
10. Beauvalon
11. Schinz

¹². Enlightenment

¹³. Diderot

¹⁴. Montesquieu

¹⁵. D'Alembert

¹⁶. Rationalism

¹⁷. Humanism

پژوهش حاضر را می‌توان در رده پژوهش‌های اسنادی- تحلیلی جای داد. زیرا پژوهشگران در ابتدا با استفاده از روش اسنادی به مطالعه آثار متعدد روسو پرداخته‌اند، و پس از مطالعه تحلیلی‌های موجود از سوی برخی معاصران وی، مطالعه شرایط اجتماعی و جریان‌ات زندگی شخصی این اندیشمند و مطالعه پژوهش‌های اندکی که همپوشانی بسیار کوچکی با موضوع این پژوهش داشته‌اند، به تعیین محتوای کیفی داده‌های به دست آمده پرداخته و سپس به توصیف آراء روسو در زمینه جهان‌شناسی وی، تحلیل این آراء و تبیین نگرش مذهبی این فیلسوف مبادرت ورزیده‌اند.

اندیشه وجود پروردگار

روسو در 28 ژوئن سال 1712 در جمهوری ژنو دیده به جهان گشود. جمهوری پروتستانی در محاصره همسایه‌های کاتولیک که استقلال خود را مرهون ژان کالون¹⁸، اصلاحگر دینی قرن شانزدهم بود که شهر را به صورت دژ آیین پروتستان درآورده بود. (استراترن، ترجمه کاظم فیروزمند، 1389، ص 12)

سرپرستی او پس از گریختن پدرش از ژنو به دلیل نزاع قانونی با یکی از افسران بانفوذ فرانسوی، به دای‌اش برنار، سپرده شد. مردی که پسری همسن روسو داشت و دو پسر را به پانسیون لامبرسیه¹⁹ کشیش، واقع در روستای بُسی فرستاد تا ضمن آموختن زبان لاتین، علوم مذهبی را نیز آموخته و به افرادی مفید تبدیل شوند.

(روسو، ترجمه مهستی بحرینی، 1388، ص 22)

اندکی مانده به شانزدهمین زادروزش، روسو از ژنو ناپدید شد و به ساووا گریخت. آنجا به زودی در خانه مادام دو واران، زمینداری محلی که از شوهر اشراف‌زاده‌اش جدا شده و به مذهب کاتولیک گرویده بود، اقامت گزید... مادام بعدها او را به مذهب کاتولیک درآورد، روسو شاگرد وی شد (استراترن، 1389، ص 15) م. مدتها به همین کیش باقی ماند، اما در سال 1754 م.

کشید و در این میان، روسو با وجود عدم مخالفت با موجودیت مذهب، شاید بیش از آنچه انتظار می‌رفت، موجب تحریک جنبش‌های جوان شد و سرزنش‌های صریح و دشمنی‌های آشکار فراوانی را به جان خرید؛ اگرچه این دیدرو بود که موجودیت خداوند را انکار می‌کرد و ولتر که با اندیشه‌های سراسر کلیساستیز، مفهوم خداشناسی طبیعی را تبیین نمود. اندیشه‌هایی که خفقان روحانیون کلیسا بستر مناسبی را برای رشد و ترویج آن‌ها فراهم می‌آورد.

با این وجود، جامعه اروپایی قرن هجدهم هرگز به هیچ اندیشه خداستیزی اجازه رشد نداد و در تفکر روشنگری این عصر، خدا و دین از بین نرفت، بلکه در واقع خدای قهار و قدرتمند و خشنی که در صدر جامعه نشسته و منتظر کوچکترین گناه از طرف بندگان بود، تبدیل به وجودی مهربان و لطیف شد که بزرگ‌ترین صفتش، بخشندگی بود. (کرباسی‌زاده، 1387، ص 32)

در این میان، روسو نیز مانند سایر اندیشمندان معاصر خود، به مقابله با جزمیت‌گرایی و سوءاستفاده‌های بانیان کلیسا پرداخت و با ارائه نمایی از نوعی خداشناسی طبیعی و مطلق، دریچه تازه‌ای به ذهن‌های خداجو گشود، دریچه‌ای که از قلب انسان به بارگاه باعظمت پروردگار گشوده می‌شد.

پرسش‌ها

- 1- دیدگاه روسو در خصوص وجود خداوند چیست؟
- 2- پذیرفته‌ترین شکل دین از نظر روسو کدام بوده و آن را چگونه تشریح کرده است؟
- 3- اهداف آموزش دینی از نظر روسو کدامند؟
- 4- با توجه به دیدگاه مذهبی روسو، چه محتوایی را می‌توان در حوزه آموزش دینی بیان کرد؟
- 5- چه نقدهای درونی بر دیدگاه مذهبی روسو وارد است؟

مواد و روش‌ها

18. John Calvin
19. Lambercier

از ید خالق عالم جل‌شأنه بیرون می‌آید از عیب و نقص مبری است، ولی به محض اینکه به دست اولاد آدم رسید، فاسد می‌شود». (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 33)

روسو در تبیین حالت از دست‌رفته‌ای که آن را «وضع طبیعی» می‌نامد، انسان را مانند تمام مخلوقات ریز و درشت عالم موجودی در عین پاکی و معصومیت می‌بیند، موجودی که بی‌نیاز از تمامی موجودات به زندگی خود سر و سامان می‌دهد و هر آنچه را که برای زنده بودن نیاز دارد، به تنهایی و بدون اتکا به دیگران فراهم می‌کند. انسانی که خرد دارد، تا برای یافتن بهترین راه‌حل مشکلات از آن بهره‌گیرد؛ نیروی بالقوه اخلاق دارد تا در صورت قرار گرفتن در اجتماعات کوچک و بزرگ، خوبی و بدی را تشخیص دهد و روحی بزرگ دارد که می‌تواند وجود و حقانیت پروردگار را احساس کرده و خوب بودن را اراده کند. از نقطه‌نظر روسو مقوله ایمان به خداوند، جدای از مبحث اخلاق جلوه‌گر می‌شود. زیرا ایمان به خداوند، امری قلبی و عاطفی است. انسان طبیعی برای اثبات وجود خداوند به استنادهای عقلی و منطقی نیاز ندارد و تنها کافی است آن وجود مقدس را در قلب خود احساس کند و این حالت نزدیک‌ترین وجود انسان به خداوند است.

اما روسو این وضعیت طبیعی را سعادت‌ی از دست رفته و تکرارنشده‌ی می‌داند. سعادت‌ی که از نخستین لحظه احساس مالکیت انسان رو به زوال گذاشته و هر روز کم‌رنگ‌تر و غیر واقعی‌تر می‌شود. او انسان گرفتار آمده در مدنیت را موجودی قابل‌ترحم می‌بیند. زیرا از بدو تولد به جای تجربه زندگی در بستر طبیعتی آغازین، خود را در زنجیر زندگی فاسد اجتماعی می‌بیند و نخستین بی‌عدالتی و ظلم را از والدین یا به طور مشخص‌تر از مادر خود دریافت می‌کند. او در امیل می‌نویسد: «به محض اینکه طفل از رحم جدا می‌شود، با وجود اینکه تازه می‌تواند آزادانه جنبش و حرکتی بکند، بند دیگری به

وقتی تابعیت خود را رسماً باز یافت، به آیین پروتستان بازگشت. او چند سال بعد عقیده مذهبی خود را در «اعتقادنامه کشیش ساووا» شرح داد. (کرباسی‌زاده، 1387، ص 41)

شاید شیوه زندگی و تربیتی او که آمیزه‌ای از آرزوهای بزرگ، هراس‌های بی‌پایان، عدم امنیت در جامعه و آرامش یافتن در طبیعت بوده است، نوعی خاص از گرایش مذهبی را در وی پدید آورده که با وجود تأثیرپذیری از جریان‌های فکری سده هجدهم، بویژه گرایش به مذهب طبیعی و قرار دادن خرد در برابر مذهب و الاهیات، موجب شد روسو تا پایان عمر به خداشناسی و مذهب قلبی خود مؤمن باقی بماند.

گذری کوتاه به تمامی آثار روسو نشان می‌دهد که این فیلسوف همیشه سرگردان، لحظه‌ای از خداوند غافل نبوده است. او جستجوی انسان را برای یافتن سعادت مطلق کوششی بی‌پایان می‌داند و در امیل می‌نویسد: «بنابراین فقط خداوند عالم از سعادت مطلق بهره‌مند است، ولی کیست از ما که این قسم سعادت را نخواهد؟» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 242)

روسو با نقد مذهب کلیسایی و نه اصل موجودیت و حقانیت مذهب در معنای عام آن، تمام دانشمندان، فیلسوفان، هنرمندان و روحانیون را به چالش طلبیده و سعی کرد به جامعه معاصر سردرگم در جدال سنت‌پذیری دیرینه و خردگرایی نوآیین و دل‌بریده از سخت‌گیری‌های احکام کلیسایی، ثابت کند برای شناخت و ایمان به خداوند نیازی به متوسل شدن به استدلال‌ات عمیق فلسفی، خردگرایی شکاک علمی، رؤیایپردازی آمیخته با غرور هنری و واسطه‌سازی‌های عجیب و دور از عقل کلیسایی ندارد.

او در تمام نوشته‌های خود سعی دارد با روشی معصومانه، انسان را با ذات پاک خود که آفریده پاک‌ترین آفرینندگان است، آشنا کرده و از همین رو است که در سرآغاز رساله جنجال‌برانگیز خود، امیل می‌نویسد: «هرچه

دست و پایش می‌نهد، یعنی او را در قنناق می‌پیچند و طوری می‌خوابانند که سرش بی‌حرکت و پاهایش ثابت بماند [...] نوزاد محتاج است که اعضای خود را به حرکت درآورد، چون مدت‌ها در شکم مادر چمباتمه زده است و اعضایش به اصطلاح به خواب رفته است [...] ولی مانع حرکت آن می‌شوند. حتی سر طفل را هم به کمک پیشانی‌بند بی‌حرکت نگاه می‌داند، گویی بیم دارند زنده به نظر آید.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، صص 48-49)

همین در بند بودن و فسادی که زندگی اجتماعی به انسان مفلوک گرفتار آمده در عادت‌های غیرضروری تحمیل می‌کند، هر روز زندگی بشر را مصنوعی‌تر ساخته و چالش‌های کشنده‌ای را برای دستیابی به طبیعی‌ترین حقوق انسانی در پیش روی وی قرار می‌دهد تا انسانی که در ذات آفرینش خود آزادانه به زندگی عشق می‌ورزید، مجبور به قضاوت و حسابرسی رفتار دیگران نبود، علی‌رغم دارا بودن قدرت تشخیص اخلاقی که در قلب خود داشت، مجبور به استفاده مداوم از این توانایی خود نمی‌شد و چیزی را می‌دانست که با قلب خود درک می‌کرد، سردرگم در جهانی از عادت‌های غیرطبیعی، دستورالعمل‌های پیچیده و تدوین شده از سوی گروهی برتری‌طلب، قضاوت‌های صواب و ناصواب مردمی درستکار و فریبکار و قطار علوم گوناگونی که پیش از چند لحظه در ایستگاه هر دانشمند توقف نمی‌کرد، با قلبی رنجور به وجدان که تنها دارای روح خسته‌اش بود، جنگ بزند.

چنین انسانی برخلاف انسان طبیعی که خود را یکسر به روح می‌سپارد و برای برآورد نیازهای جسمش چندان به زحمت نمی‌افتاد، چنان در رفع حاجات روزمره و جسمانی خود گرفتار می‌آید که به جای ارتباط مستقیم قلبی با پروردگار، اختیار خود را به قدرت‌های خارجی سپرده و ترجیح می‌دهد از دستورات مراجع ادیان پیروی کند. ادیانی که ممکن است مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام، حقیقی و آسمانی بوده، یا مانند بسیاری از مذاهب

مدنی، ساخته ذهن خلاق بشر برای مشروعیت بخشیدن به قدرت‌های حکومتی خود باشند.

روسو در قرارداد اجتماعی²⁰ (1762) به روشنی این موضوع را بررسی کرده و ضمن احترام به ادیان آسمانی و پذیرش مسیحیت به عنوان دینی که از ابتدای تولد با آن آشنا شده و خو گرفته است، بر لزوم ادیان ابتدایی نیز تأکید داشته و جامعه بدون مذهب را بستر فساد و هرج و مرج می‌شناسد، چنانکه در قرارداد اجتماعی می‌نویسد: «هیچ جامعه‌ای که مذهب اساس آن نباشد تاکنون ایجاد نشده یا پابرجا نمانده است.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 496) با این وجود روسو همچنان شناخت خداوند را به قلب انسان می‌سپارد با این تفاوت که در اظهارات معاون کشیش ساووا به اهمیت استدلال و روشن‌بینی عقلی نیز صحنه می‌گذارد و با استناد به سه اصل بسیار ساده، وجود خداوند را اثبات می‌کند: اصل اول: انسان علاوه بر موجودیت که متضمن حساس بودن نیز هست، فعال است و برخلاف افکار و اراده، اختیار احساسات خود را ندارد. احساسات انسان معلول عوامل خارجی هستند، از این رو به طور قطع عالم خارجی وجود دارد که همواره در جریان و حرکت است. موجودات زنده خود اختیار این حرکت را دارا هستند، و مواد بی‌جان همواره برای حرکت به عوامل خارجی نیاز دارند. بدون شک جهان که موجودی زنده نیست، برای حرکت و شدن مداوم خود به اراده و محرک خارجی نیازمند است. اصل دوم: حرکت هر ماده‌ای نشان‌دهنده اراده‌ای فعال است و حرکت قانونمند هر ماده دلیلی روشن بر محرکی عاقل. اصل سوم: توافق و هماهنگی کاملی که بین قسمت‌های مختلف جهان وجود دارد، نشان می‌دهد که گرداننده جهان وجودی عاقل با قدرتی بی‌پایان است. من این عقل کل را خدا می‌دانم. (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، صص 76-275 [با اختصار]) اما روسو این را از کجا می‌داند؟ «این را می‌بینم، یا حتی احساس می‌کنم.» او طرح هستی را نشان‌دهنده محبت

²⁰. Social Contract

از پای‌افتاده عظمت تو باشم». (بریه، ترجمه اسماعیل سعادت، 1390، ص 216)

او شناخت ذات خداوند را برای انسان امری غیرممکن می‌داند و تأکید می‌کند که نیازی به کنکاش در مورد چیستی خداوند نیست. روسو از این که برخی اصحاب کلیسا سعی دارند با اختصاص دادن صفاتی انسانی به خداوند او را به مردم بشناسانند، خشمگین می‌شود زیرا اگرچه صفات پروردگار را با همان لغت‌هایی بیان می‌کنیم که صفات انسانی را، اما هرگز نمی‌توان برای آن‌ها ماهیتی مشابه متصور شد. او از زبان معاون کشیش ساووا می‌گوید: «خدا تنها وجود مطلق و تنها فعال مطلق است که به خودی خود، یعنی بدون واسطه احساس می‌کند، فکر می‌کند، اراده می‌کند و همه ما فکر، احساس، اراده، آزادی و وجود خود را از او می‌گیریم. [...] جوهر او که از درک آن عاجز هستیم، با روح ما همان نسبت را دارد که روح ما با جسم ما دارد [...] خدا ازلی و ابدی است [...] اگر روزی آنچه هست از بین برود، باز هم او باقی خواهد ماند. (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 277) [...] البته خدا عاقل است. او همه چیز را بدون قضاوت و حکم درک می‌کند [...] تمام زمان‌ها و مکان‌ها برای او یک زمان و یک مکان محسوب می‌شود [...] خدا قادر است، به این علت که اراده می‌کند و اراده او سبب قدرت او است [...] خوبی خدا عبارت است از علاقه به نظم چون براساس نظم است که موجودات را باقی نگاه می‌دارد و هر جزئی را به کل متصل می‌سازد. [...] خدا عادل است، همه این را قبول داریم. عدل او نتیجه مهربانی است. ظلمی که مردم بر هم روا می‌دارند، کار خودشان است، نه کار خدا. هرج و مرج اخلاقی که در دنیا حکم فرما است و بعضی فلاسفه آن را دلیل بر نبودن خدا می‌دانند، مطلب فوق را به خوبی به من ثابت می‌کند، ولی عدالت آدمیان عبارت از این است که به هرکس، هرچه حق او است بدهند، حال آنکه عدالت باریتعالی عبارت از این است که حساب آنچه را به

خالق آن می‌داند و در جای دیگر این استدلال را با دلایل شخصی روان‌شناختی بیشتری بسط می‌دهد که به نظر می‌رسد، در مورد او به حقیقت نزدیک‌تر است: «من بیش از آن رنج برده‌ام که بدون ایمان زندگی کنم». (استراترن، ترجمه کاظم فیروزمند، 1389، ص 57) استدلالی که به روشنی بن‌مایه پراگماتیک ویلیام جیمز²¹ برای اثبات وجود خداوند را تداعی می‌کند: «من خود معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است». [...] انسان همواره برای دستیابی به آرامش خاطر و تجدید قوای روانی برای آغاز جریان‌های تازه زندگی به وجود خداوندی نیاز دارد که قادر متعال است و تمامی امور جهان را در دست دارد. وجود چنین خدایی به انسان فرصت می‌دهد تا گاه به گاه حل برخی مسایل خود را به نیروی او سپرده و خود برای مدتی کوتاه استراحت کند. با ایمان به این که خداوند همه چیز را سروسامان خواهد داد. جیمز تذکر می‌دهد که مهم نیست که این خدا به عقیده مطلق‌گرایان یک وجود لایزال باشد یا به عقیده علم‌گرایان یک انرژی بی‌پایان. زیرا حتی انرژی که چنین جهانی را پدید آورده و با تغییر شکل در انرژی‌های سیال آن را کنترل می‌کند به اندازه خداوند یکتای اهالی مذاهب آسمانی قابل ستایش است. پس لزومی ندارد بر سر چیستی خداوند به نزاع پرداخته شود. این هستی او است که اهمیت دارد. (زارع، 1391، ص 62) روسو بدون نیاز به هرگونه واسطه خارجی، هستی خداوند را می‌پذیرد و صفات خداوندی او را می‌ستاید: «خدا اراده توانا و دانایی است که مبدأ حرکت جهان هستی است، چنانکه من مبدأ اعمال خویش هستم و بر جهان هستی، براساس ارتباط وسایل با غایات، که طبیعت جلوه‌گاه آن است، حکم می‌راند.» خدای معاون کشیش ساووا تکیه گاه «من» است. او خطاب به خدا می‌گوید: «شادمانی روح من و تسکین ضعف من در این است که

21. William James

بندگان خود داده است، بخواهد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 278)

با این وجود که روسو تصدیق می‌کند به مدد خرد به شناخت این صفات خداوندی دست یافته است، اما اقرار می‌کند درک درستی از کنه این صفات ندارد و هرچه بیشتر درباره آن‌ها می‌اندیشد، کمتر در درک آن‌ها موفق شده و بیشتر خود را در برابر باریتعالی ضعیف و پست احساس می‌کند. از این رو ترجیح می‌دهد کار شناخت ایزدی را رها کرده و به جای کنکاش به پرستش پردازد. «حس می‌کنم او وجود دارد و این مرا بس است، هرچه کمتر کنه وجود او را درک می‌کنم، بیشتر او را می‌پرستم. خود را در برابر او پست و ذلیل می‌دانم و می‌گویم: یا واجب‌الوجود! اگر من هستم به یمن این است که تو هستی! اگر مدام در فکر تو هستم مثل این است که مدام متوجه سرچشمه فیضی باشم که از آن پیدایش یافته‌ام. بهترین راهی که می‌توانم عقل خود را به کار ببرم این است که آن را در برابر تو معدوم کنم...» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 279)

از همین رو است که روسو در تمام دوران تبعید و گریزهای سیاسی زمان زیادی را صرف گشت و گزار در طبیعت کرده و به شیوه‌ای که بهترین می‌پندارد، به عبادت می‌پردازد. برای روسو طبیعت پرستشگاهی است که در آن هیچ انسانی برای راز و نیاز با خداوند به واسطه نیاز ندارد و فرصتی به دست می‌دهد که انسان با مرور گناهان و بازگشت به نیروی وجدان که تنها میزان اخلاق است، خود را پاک گرداند. تجسمی از اندیشه بنیادین او که بر پاکی طبیعی انسان و جهان خلقت و فساد حاصل از اجتماعات انسانی دلالت دارد. او در اعترافات بیان می‌کند با آنکه به راحتی می‌تواند بی‌ایمانی «مردم شهر» را که فقط دیوارها، خیابان‌ها و جنایت‌ها را می‌دیدند، درک کند، اصلاً نمی‌تواند بفهمد چطور ممکن است دهقانان هم همین‌طور باشند: «چطور ممکن است روح آن‌ها از خوشی روزی هزار بار به هوا نپرد تا بر نگارگر این شگفتی‌ها که هر کجا چشم را خیره می‌کند، درود

فرستند؟» (زارتسکی، ترجمه هدی زمانی، 1391، ص 191)

به این ترتیب روسو توانست با وجود تمام تلاش‌های دشمنان خود در عرصه فلسفه، سیاست و مذهب، که برای بی‌اعتبار کردن او از هر کوششی فروگذار نکرده و از تهمت لامذهب بودن گرفته تا قتل مادر ندیمه وفادارش ترز به دست او، دشمنی با علم و جامعه‌گریزی مزورانه را به او نسبت دادند، ایمان راستین خود را حفظ کرده و تا آخر عمر فردی مذهبی باقی بماند. موضوعی که حتی دشمنانی مانند ولتر نیز با وجود مخالفت با شیوه زندگی مذهبی او چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشتند. هیوم نیز در نامه‌ای که حدود یک ماه بعد از ملاقات با روسو به بلر نوشت، تصدیق کرد که تمام فیلسوفان پاریس با نگاهی شکاک و بدبینانه درباره این متفکر سرگردان تذکر داده‌اند و معتقد بود که دلیل این پیش‌بینی بدبینانه دین روسو بوده: «فیلسوفان از روسو دلگیرند چون فکر می‌کنند او بیش از حد به دین پایبند است؛ و در واقع جالب توجه است که فیلسوفی در این سن و سال با این همه آزاری که دیده است، از همه دیندارتر است.» (زارتسکی، ترجمه هدی زمانی، 1391، ص 219)

مبانی دیدگاه مذهبی روسو

چه عاملی موجب شده بود روسو هم از سوی متفکران معاصر خود مورد سرزنش قرار گیرد و هم در میان سردمداران مذهبی و سیاسی عصر خود جایی امن نداشته باشد؟ بدون شک او مردی مذهبی بود و تمام مناسک آیین مسیحیت را به جا می‌آورد. او از همان ابتدای اقامت خود در موتیه با جلب رضایت مومنون کشیش روستا در تمام مراسم کلیسا شرکت کرده و می‌گوید: «از این که می‌توانم به خودم بگویم در اینجا حداقل بین برادرانم هستم شیرینی فوق‌العاده‌ای حس می‌کنم.» (زارتسکی، هدی زمانی، 1391، ص 186) با این وجود هر بار که رساله یا کتابی از او انتشار می‌یابد، سیل خشونت و اعتراض به سوی اقامتگاهش روانه می‌شود و سرانجام کار به جایی می‌رسد که پس از انتشار «نامه‌هایی

اصراری بر انجام تکالیف مذهبی یا داشتن مذهب خاصی ندارد. آنچه وی معتقد است ایمان قلبی به خداوند و دوست داشتن پروردگار از صمیم قلب است. (حسینی، 1388) اما اشاره روسو به وضعیت طبیعی انسان و میل به خداپرستی که در نهاد او به ودیعه نهاده شده، به هیچ وجه از اهمیت مذهب نزد وی نمی‌کاهد، زیرا او در تمام عمر یک مسیحی واقعی بود و در بیانات معاون کشیش ساووا بر اهمیت انجام تکالیف مذهبی تأکید می‌ورزد.

روسو در نگاهی به تاریخ مذهبی ملل، صرف‌نظر از قلمرو جغرافیایی و فرهنگی آنها، اذعان می‌دارد که از زمان تشکیل جوامع بشری، مذهب و قدرت نیرویی درهم‌تنیده را برای کنترل و تأمین نیازهای انسان فراهم می‌آوردند. به طوری که «انسان‌ها در ابتدا شاهانی جز خدایان و حکومت دیگری جز حکومت روحانیون نداشتند» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 482) و هر جامعه‌ای تحت حکومت خدا یا خدایانی مشخص و متعلق به همان جامعه بود. خدایانی که صلاح مردم خویش را می‌دانستند و برای آن‌ها احکامی را تبیین می‌کردند تا زندگی بهتر و سعادت‌مندتری داشته باشند، زیرا مردم هنوز به آن اندازه از رشد عقلی نرسیده بودند که فردی شبیه خود را به عنوان رهبر بپذیرند.

در آن دوران جنگ مذهبی صورت نمی‌گرفت زیرا خدایان زمین را بین خود تقسیم کرده بودند و هر زمان ملت‌ها به میدان جنگ می‌رفتند، خدایان به عنوان نیروهای اصلی دست به کار شده و برای پیروزی مردم خود می‌جنگیدند. این تصور غالب در تمدن‌های قدیمی موجب می‌شد ملت فاتح، خدای خود را قدرتمند دانسته و پرستش آن را برای ملت مغلوب لازم بشمارد و یا در بهترین حالت، خدای مغلوب شده تحت امر خدای فاتح قرار گیرد. در چنین جوامعی قانون مدنی همان قانون خدایان بود. «و بدین ترتیب پرستش ارباب انواع در دنیای شناخته شده آن عصر به صورت یک مذهب فراگیر بود.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 489)

از کوهستان» در ششم سپتامبر سال 1765، جناب کشیش که پس از خواندن این کتاب و البته تحت تأثیر مشاهده تصویری که ولتر در «احساس شهروندان» از روسو ترسیم کرده بود، تصمیم گرفت روستای خود را از شر مرتدی که در میان‌شان بود خلاص کند و از این رو با کمک بزرگان منطقه و مردم محلی ترتیب سنگباران منزل او را داده و موفق شد پس از مدت‌ها اقامت سرشار از آرامش، روسو را از موتیه فراری دهد. اما دلیل مرتد شمردن این فیلسوف بزرگ با آن اعتقاد ظریف به مذهب چه بود؟

روسو در بسیاری از آثار خود و به طور مشخص‌تر در فصل هشتم از کتاب چهارم قرارداد اجتماعی زاویه نگاه خود را به مذهب آشکارا بیان می‌کند و سپس در امیل نوع خاص مذهب مورد تأیید خود و شیوه آموزش آن را شرح می‌دهد. او برخلاف روشنفکران زمان خود جانبداری افراطی از توانایی‌های خرد بشر و آزادی بی‌حد فرد در جامعه را نکوهش کرده و با وجود ستایش نیروی عقل انسان، آن را برای دستیابی به تمامی جنبه‌های شناخت کافی ندانسته و علی‌رغم ایستادگی در برابر سنت‌های کلیسایی، بر لزوم شهود قلبی برای شناخت برخی حقایق تأکید می‌ورزد. همین امر دشمنی‌های دردرسازای را برای وی موجب می‌شود.

او در قرارداد اجتماعی با نگاهی روشن به مسأله مذهب می‌پردازد و تأکید می‌کند که انسان حتی در طبیعی‌ترین شکل و نخستین لحظات وجود یافتن خود، همواره متوجه وجودی متعال بوده و در اعماق قلب خویش حضور پروردگار را احساس کرده است. انسان طبیعی مانند دیگر مخلوقات در نزدیک‌ترین شکل به خداوند به سر برده و مانند برآوردن سایر نیازهای جسمانی و غریزی، نیاز به پرستش خالق را با انجام اعمال طبیعی خود برآورده کرده است. در این وضعیت انسان بدون واسطه دیگران خداوند را احساس می‌کند. این همان چیزی است که برخی خداپرستی مطلق می‌نامند «او طرفدار خداپرستی مطلق است به همین دلیل است که

اطاعت از چه مرجعی است: شاه یا کشیش؟» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 291)

مدتی بعد، پادشاهان برای رفع این دوگانگی و حفظ قدرت حکومت، خود را ارباب کلیسا خواندند و سعی کردند که بر امور دینی نظارت داشته باشند، اما حتی این ترفند نیز نتوانست شکاف بوجود آمده را پر کند، زیرا پادشاه فردی روحانی نبود و نمی‌توانست فرمان‌های مذهبی صادر کند. از این رو باز هم قدرت قانون‌گذاری مذهبی در دست کشیشان باقی ماند. مشکلی که کشورهای مسیحی تا قرن‌ها با آن دست به گریبان بودند و حتی ظهور دین اسلام و رویکرد مذهبی و سیاسی پیامبر اکرم (ص) نتوانست راهگشای آنان در حل اشتباهشان باشد. روسو راز موفقیت رسول اکرم (ص) را در انسجام مذهبی و سیاسی جامعه و گریز از دام سکولاریسم دانسته و در قرارداد اجتماعی تأکید می‌کند: «حضرت محمد (ص) از حکومت برداشت بسیار درستی داشت و نظام سیاسی خود را کاملاً با نظام مذهبی یکی کرد، و تا زمانی که ساختار حکومت او در دوران فرمانروایی خلیفه‌ها و جانشینان آن‌ها برقرار بود، حکومت خوب و منسجم اداره می‌شد.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 492) این همان درمانی است که روسو برای جامعه مسیحی تجویز می‌کند. زیرا به عقیده او کشیشان کلیسا آنقدر برای تصاحب قدرت جنگیده‌اند که دیگر به نفع مردم و جامعه مدنی اهمیتی نمی‌دهند و کلیسا (به خصوص در قرن هجدهم) مانند تمامی آنچه به انسان مربوط می‌شود، از حال طبیعی خارج شده و در گیر و دار مفاسد جامعه انسانی، تعالیم مسیح (ع) را رها کرده و از مذهب استفاده ابزاری می‌کند.

روسو این وضعیت مذهب را تقبیح و بارها و بارها تأکید می‌کند که با تمام وجود به پیامبر خود ایمان دارد، خدای مسیح را می‌پرستد و تکالیف خود را ادا می‌کند، اما نمی‌تواند از مفاسد بوجود آمده در جامعه که ریشه در خودخواهی کلیسا دارند، چشم‌پوشی کند. کلیسایی که به جای نزدیک کردن انسان به خداوند، با تراشیدن

حکومت‌ها با نهایت قدرت اداره کشور خود را در دست داشتند و نیازی نبود برای تحمیل قوانین اجتماعی به مردم خود را به دردسر بیندازند، بلکه کافی بود افراد از همان کودکی با اصول مذهب خود آشنا شوند و آن اصول همان قوانین مدنی بود که در بزرگسالی می‌بایست رعایت می‌شد.

اما ظهور مسیحیت همه چیز را تغییر داد. حضرت مسیح (ع) پیامبری برگزیده بود و پیام رستگاری مردم را از جانب خداوند آورده بود. او برای استقرار حکومت معنوی و روحانی بر روی زمین ظاهر شد و روسو تغییرات به وجود آمده پس از ظهور وی را تأییدی بر این اندیشه خود می‌داند که «انسان پاک زاده شده و در بستر جامعه به فساد کشیده می‌شود.» مسیحیت مذهبی بود که انسان را از گرفتار آمدن در دام دنیای فریبنده برحذر می‌داشت و با تشویق به پرهیزگاری، تحمل سختی‌ها، پذیرش سرنوشت و دل‌خوش داشتن به عدالت پروردگار، به سوی رستگاری رهنمون می‌شد. اما اشکالی وجود داشت: «پس از ظهور چنین مذهبی تکلیف اداره جامعه که دربرگیرنده اموری سراسر خدعه و فریبکاری بود، چه می‌شد؟»

مسیحیت حتی بسیار بیش از مکتب یهود، انسان را از این جهان دور نگاه داشته و به جای پادشاهی در این جهان، به سلطنت در جهانی دیگر وعده می‌داد و خواهان جدایی قوانین مذهب از حکومت بود. اما دیری نگذشت که اصحاب تارک دنیای کلیسا تغییر چهره دادند و خواستار قدرت شدند. روسو این مسأله را نقطه آغاز جنجال در اروپا می‌داند زیرا قدرتمند شدن کشیشان سودجو که دیگر نشانی از رهبر خود مسیح (ع) نداشتند، جامعه را به دو تکه، پاره می‌کرد. «نتیجه این شد که دوگانگی قدرت و تعارض دائمی صلاحیت میان دو شیوه کشورداری ایجاد شود و اتخاذ یک سیاست معقول برای انتظام همه امور، در تمام کشورهای مسیحی، غیرممکن گردد، و هرگز این مشکل حل نشود که ملت ناگزیر از

مذهب اخیر برای انسان‌ها دو قانون، دو رهبر و دو میهن تعیین کرده و آن‌ها را تحت حاکمیت تکالیف متضادی قرار داده است و مانع می‌شود که آن‌ها در عین حال هم شهروند و هم متدین باشند. مثل مذهب لاماها، مذهب ژاپنی‌ها، مذهب مسیحی - رومی‌ها. نتیجه حاکمیت این مذهب ایجاد حقوقی مختلط و نامتجانس است که نامی بر آن نمی‌توان نهاد. (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، صص 496-497 [با اختصار])

روسو عنوان می‌کند: ناگفته پیداست که مذهب روحانیون مسیحی به جای ایجاد وحدت اجتماعی، آن را از بین می‌برد و انسان را در تضاد با خویشتن قرار می‌دهد، از این رو فاقد ارزش است. مذهب شهروند با درهم آمیختن پرستش خداوند با عشق به قوانین، میهن را موضوع اصلی پرستش شهروندان قرار داده و جامعه‌ای منسجم و یکدست فراهم می‌آورد، اما از طرف دیگر، پرستش واقعی خداوند را با تشریفات ظاهری و بیهوده نابود می‌کند و ملت را خودکامه و خون‌آشام بار می‌آورد که مدام در فکر سلطه بر سایر ملت‌ها است و امنیت خود و دیگران را به خطر می‌اندازد. مذهب انسان، یا مسیحیت انجیل اما، انسان‌ها را فرزندان خداوندی واحد می‌داند که با هم برابر و برادرند. این مذهب که به نوعی «دین طبیعی» است با بسیاری از شاخه‌های ادیان سازگار بود، به شرط اینکه این ادیان دست از تعصب بردارند (کرباسی‌زاده، 1387، صص 41) چنین مذهبی دارای اصولی مشخص از این قرار است: «اعتقاد به وجود خدا و مشیت الهی، اعتقاد به کیفر و پاداش و رفتار در زندگی اخروی، تقدس قرارداد اجتماعی و قوانین» (بریه، ترجمه اسماعیل سعادت، 1390، صص 214)

اما این مذهب نیز به علت نداشتن رابطه ویژه با هیأت سیاسی، هیچ‌گونه اقتداری به قوانین افزون بر آنچه خود این قوانین دارند نمی‌بخشد و نه تنها پیوند قلبی میان شهروندان و دولت ایجاد نمی‌کند، بلکه شهروندان را از

واسطه‌های کوچک و بزرگ میان انسان و خدا، قوانین عجیب و غریب برای خرید بهشت و بخشایش گناهان، انسان سرگردان را هر روز از درگاه خداوند دور می‌کند. او برخلاف تأکیدات کلیسا، انسان را دارای روح و ذاتی پاک می‌داند و چنین استدلال می‌کند که انسان آفریده خداوندی سراسر زیبایی و پاکی نمی‌تواند موجودی شرور و بد ذات باشد. او به مردم تذکر می‌دهد که انسان در حالت طبیعی کوچکترین نیازی به اخلاق و قضاوت‌های اخلاقی و ارزشی نداشته است. اما «نخستین کسی که به دور قطعه زمینی حصار کشید و به ذهنش رسید که بگوید این مال من است و افراد ساده‌ای هم پیدا کرد که حرفش را باور کنند، پایه‌گذار حقیقی جامعه مدنی است.» (دیرکس، ترجمه محمدرضا بهشتی، 1391، صص 118) و البته بنیان‌گذار فروپاشی پاکی انسانی. زیرا همین مالکیت شخصی انسان‌ها را به جان هم انداخت. به این ترتیب روسو بار دیگر در مقابل کلیسا ایستاده و پس از تقبیح سوءاستفاده‌های این نهاد از مذهب، تذکر می‌دهد: انسان از رحم خداوندی رانده نشده، بلکه خدعه مالکیت خصوصی او را به فساد کشانده است.

روسو دیدگاه خود نسبت به مذهب را با معرفی سه نوع خاص از آن، آغاز می‌کند: 1) مذهب انسان (حقوق الهی طبیعی)؛ محدود به پرستش صرفاً قلبی و درونی پروردگار توانا و اجرای وظایف ابدی اخلاقی است. مذهب ساده و بی‌آلایش انجیل که همان خداپرستی واقعی است. 2) مذهب شهروند (حقوق الهی مدنی یا موضوعه)؛ که تنها در یک کشور خاص متداول است، خدایان؛ رهبران و قیم‌های خاص خود را دارد؛ این مذهب آیین‌ها و تشریفات عبادی ویژه‌ای دارد که قوانین مقرر می‌دارد؛ از نظر این مذهب، به غیر از ملتی که از آن پیروی می‌کند، تمام ملت‌های روی زمین بی‌دین، وحشی و بیگانه‌اند؛ حقوق بشری از دیدگاه این مذهب فراتر از محدوده محراب آن نمی‌رود. تمام مذهب‌های ملت‌های اولیه روی زمین از این دسته بوده‌اند. و 3) مذهب روحانیون؛ این

شده است؛ این درست زمانی است که انسان نیاز به مذهب شهروند را احساس کرده و شروع به تدوین قوانین مدنی نموده؛ اما آزادی معنوی یا اخلاقی که با توسعه اجتماعات بشری پدیدار گشته و انسان را به این بصیرت رسانده است که او زمانی به معنای واقعی کلمه آزاد است که به عنوان یک شهروند از قوانینی که خود تدوین نموده پیروی کند. در این روند، با پیدایش هر یک از مدارج بالاتر آزادی، درجه پیشین از بین نمی‌رود، بلکه تنها در برخی مبانی محدودیت می‌یابند.

با چنین تفسیری از مذهب و آزادی، روسو تأکید می‌کند که خرد انسان به همان قدرتی که در انتخاب بهترین شیوه‌های زندگی می‌تواند در کنار احساسات قلبی، راهگشای انسان باشد، در زمینه شناخت خداوند و گزینش مذهب نیز، بهترین راهنمای انسان خواهد بود. او اشاره می‌کند که گزینش مذهبی که بشر به آن ایمان دارد، در ابتدا می‌تواند امری مربوط به جغرافیای فرهنگی و مکانی باشد. «برای تمام بچه‌ها و بسیاری از بزرگترها ایمان یک موضوع جغرافیایی است، و مثلاً به صورت این سؤال درمی‌آید: آیا حالا که در رم (محل اقامت پاپ و شهر مقدس کاتولیک‌ها) متولد شده‌اند، رستگار هستند، یا اگر در مکه به دنیا آمده بودند؟ (رستگار بودند؟)» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 270) اما انسان در آخر با استفاده از خرد خود می‌تواند مذهبی را که کامل‌تر می‌داند برگزیده و به آن ایمان آورد. «[...] هرکس تصور می‌کند فقط دین او صحیح است و بیانات روحانیون خود را مدرک قرار می‌دهد. برای این که از میان این همه عقاید مختلف حقیقت را کشف کنیم، باید به قضاوت عقل خود رجوع کنیم که بدون وجود براهین متقن حکم نمی‌کند.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 291) او تأکید می‌کند که انسان باخرد می‌تواند هر مسلکی که عقل و قلبش رهنمون می‌شود را برگزیند، اما بی‌ایمانی افراد عاقل هرگز پذیرفته نخواهد شد: «از بی‌ایمان‌ها فقط کسی مجازات خواهد شد

آن و از تمام امور دنیوی دور می‌کند. (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، صص 503-500 [با اختصار]) اگرچه در میان این سه نوع مذهب، مذهب انسان بسیار حقیقی‌تر و به مسیحیت عیسی (ع) نزدیک‌تر است، اما چنین مذهبی برای اداره جامعه مناسب نیست زیرا هیچ تدبیری برای زندگی اجتماعی نیندیشیده و به آن وقعی نمی‌گذارد. «یک جامعه واقعاً مسیحی دیگر جامعه انسانی نیست.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 503)

اما با این تفاسیر کدام مذهب می‌تواند روشن‌کننده زندگی انسانی باشد؟

روسو باز هم جامعه را به عنوان منبع فساد انسان و انحراف او از وضع طبیعی و سعادت‌مندانانه معرفی می‌کند و یادآور می‌شود که خداوند، انسان را آزاد آفریده است: «من در خود دو جزء می‌بینم: یکی جسم که پیرو قوانین مادی و مطیع احساسات و شهوات است. دیگری روح که مافوق آن‌ها است، یعنی آزاد است. [...] خداوند انسان را برای این آزاد آفریده است که ارزش اخلاقی او را نشان دهد [...] بدین طریق می‌توانیم به فلسفه و حکمت وجود بدی پی ببریم و اسناد به ظلم خدا نکنیم.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 276)

انسان از سه نوع آزادی بهره‌مند گشته است: (1) آزادی طبیعی؛ که عبارت است از حق نامحدود در رسیدن به هر چیزی که می‌توان به آن رسید. (2) آزادی مدنی و مالکیت هرآنچه در تصرف فرد است. (3) آزادی معنوی (اخلاقی)؛ یعنی اطاعت از قوانینی که انسان برای خویش مقرر ساخته است. (کرباسی‌زاده، 1387، ص 38) بدون شک انسان در وضعیت طبیعی بیش از هر چیز به آزادی طبیعی خود محتاج بوده و زندگی را بر مبنای آن بنا نموده است. این مرحله از زندگی با مذهب انسانی همراه است؛ یعنی لمس حضور پروردگار در قلب خویش و اعتماد به خرد بی‌نقص او. به دنبال تجربه مالکیت و شکل‌گیری نخستین جوامع انسانی، نیاز به آزادی مدنی احساس و این حق برای انسان پدید آمده و ساختارمند

ابعاد زندگی انسانی که غیر قابل تنزیل به اخلاق صرف است، مانند تعلق به یک جمعیت سیاسی، ناکافی به نظر می‌آید، چرا که عمیقاً جهان‌شمول است، یعنی انسان را به جای ارجح دانستن گروهی که به آن تعلق دارد، به سوی دوست داشتن بشریت به طور کلی رهنمون می‌شود. (شاراک، ترجمه یاسمن منوه، 1386، ص 39) مانند مسیحیت راستین که انسان را برای رستگاری در جهانی دیگر آماده می‌کند و تمام تعالیم آن در راستای دل بردن از خوشی‌های این جهانی است. چنین مذهبی نمی‌تواند عشق به کشور و ملت را در افراد پدید آورد و نیاز به مذهب شهروند را آشکار می‌سازد. اما روسو می‌داند که مذهب شهروند می‌تواند بیش از اندازه متعصب و جزم‌گرایانه باشد. اینجا است که او «دین مدنی» را با هدف انسانی کردن مذهب شهروند، بدون تضعیف بن‌مایه‌های آن، پیشنهاد می‌کند. «دین مدنی هدف دین ملی را در حفظ آداب و رسوم کشور برآورده می‌کند، اما احکام اصلی دین طبیعی را اتخاذ می‌کند تا حس (محدودی) از انسانیت را حفظ کند و تضمین کند که شهروند صرفاً این حکم منفی اما کاملاً اساسی، یعنی نفی تعصب را بپذیرد. (شاراک، ترجمه یاسمن منوه، 1389، ص 41)

این همان مذهبی است از که زمان‌های دور، بسیاری کشورها از آن بهره‌جسته‌اند و مبتنی بر درهم آمیختن نظام الهی و نظام سیاسی است. اگرچه به گفته روسو: در میان متفکران معاصر «فیلسوف انگلیسی، هابس تنها کسی است که [...] جرأت کرد پیشنهاد یکی کردن دو قدرت و برقراری وحدت سیاسی را عنوان کند، که بی‌آن جامعه باثبات و حکومتی پایدار استقرار نخواهد یافت. اما ظاهراً پس از آن متوجه شد که روحیه سلطه‌جویی مسیحیت با نظام پیشنهادی او سازگار نیست و نفع کشیش همیشه قوی‌تر از منافع جامعه و مقدم بر آن قرار خواهد گرفت.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 493)

که عمداً مغز و قلب خود را بر حقیقت بسته باشد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 273)

از این رو است که روسو به جای اینکه مانند برخی هم‌مسلمانان معاصر خود مذهب و موجودیت پروردگار را زیر سؤال ببرد، با قاطعیت بر وجود باری‌تعالی تأکید می‌کند: «با نهایت جرأت در نزد فلاسفه شکاک به وجود خدا اقرار کنید.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 304) و از سوی دیگر، به جای اینکه بر حاکمیت بی‌چون و چرای کلیسا تأکید کرده و کشیشان را برگزیدگان خداوند بدانند، مردم را به اندیشیدن فراخوانده و انسان را آگاه می‌کند: «بهترین مذاهب بدون شک آن است که از همه روشن‌تر و واضح‌تر باشد. آن کسی که سرتاسر دینی را که به من تبلیغ می‌کند، آلوده به اسرار و تناقض‌ها می‌کند، با این عمل خود باعث می‌شود تا من به آن دین مظنون شوم. خدایی که من می‌پرستم خدای ظلمت نیست. او به من عقل نداده است برای این که آن را به کار نبرم. آن کسی که به من امر می‌دهد تا عقل خود را تسلیم گفته دیگران سازم، به خالق عقل توهین می‌کند.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 295)

به این ترتیب روسو با وجود پذیرش و تأکید بر اصالت دین طبیعی، آن را برای زندگی کنونی کافی ندانسته و معتقد است انسان تنها می‌تواند برای ایمان به خداوند و ارتباط برقرار کردن با ذات باری‌تعالی از این مذهب بهره‌گیرد. اصول مذهب طبیعی «اعتقاد به وجود خدا و مشیت الهی، اعتقاد به کیفر و پاداش و رفتار در زندگی اخروی، تقدس قرارداد اجتماعی و قوانین» اصولی هستند که زیربنای تمامی ادیان بزرگ و اصیل را تشکیل داده و به ما این امکان را می‌دهند تا انسان متدین را از فرد بی‌دین بازشناسیم. «از بی‌دینان و آن‌هایی که به هیچ چیز عقیده ندارند، احتراز کنید. برای این طایفه، بی‌ایمانی یک نوع مذهب است که در آن بیش از هر دینی تعصب به خرج می‌دهند.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 304) با این حال، دین طبیعی برای

موضوعی که موجب شد روسو بیش از پیش بر نقش برجسته اجرای قوانین در جامعه تأکید نماید.

با این وجود او استقرار این دین مدنی را ضروری می‌داند و ادعا می‌کند که دین مدنی بر پایه‌های اصول دین طبیعی و قوانین جامعه مدنی می‌تواند آزادی معنوی افراد بشر را محقق سازد. به این ترتیب دین مدنی روسو، آمیخته‌ای از مذهب و حکومت است: «دین مدنی نیز احکام دین طبیعی را می‌پذیرد و بر مبنای حفظ انسانیت بنا شده است. از این رو همه افراد موظف هستند تا به قوانین آن همچون وظیفه‌ای الهی احترام بگذارند.» (کرباسی‌زاده، 1387، ص 41) چنین مذهبی پیش از هر چیز به استحکام اجتماعی می‌انجامد و این امکان را فراهم می‌آورد که انسان با توجه به مذهب طبیعی که در قلب و فطرت خود دارد، قوانینی را تدوین نموده و بپذیرد. قوانینی که می‌داند برای سعادت وی تبیین شده‌اند و تخطی از آن‌ها گناه و البته جرم مدنی محسوب می‌شود و «هرکس آن‌ها را قبول نداشته باشد، او را از دولت، نه به عنوان بی‌دین، بلکه به عنوان جامعه‌ناپذیر طرد می‌کنند.» (بریه، ترجمه اسماعیل سعادت، 1390، ص 214)

از آنجایی که این مذهب رسمی یا مدنی، بر پایه اصول مذهب طبیعی بنا نهاده شده است، مردمی که به ادیان مختلف اعتقاد دارند، می‌توانند آن را پذیرفته و زیر سایه قوانین آن، در صلح زندگی کنند. زیرا هیأت حاکمه چنین جامعه‌ای تنها نیازمند شهروندانی پایبند به مذهب است که آن‌ها را تشویق کند تا نسبت به انجام وظایف خود کوشا باشند؛ دستورات مذهب مدنی تا جایی که به ارتباط انسان با دیگران مربوط باشد، مورد توجه حکومت است و خارج از محدوده ارتباطات خارجی، هر کس آزاد است که عقاید شخصی خود را داشته باشد و مجبور به توضیح دادن به دیگران نیست.

روسو معتقد است اصول مذهب رسمی باید ساده، محدود و مشخص و به نحوی صریح بیان شده و نیازی به تعبیر و تفسیر نداشته باشد. این اصول عبارتند از: اصول مثبت: اعتقاد به وجود پروردگار توانا، دانا، بخشنده

و مهربان؛ ایمان به زندگی آن جهان؛ اعتقاد به رستگاری نیکوکاران و به کیفر رسیدن بدکاران؛ اعتقاد به تقدس قرارداد اجتماعی و قوانین آن. و اصول منفی: تعصب و نابردباری نسبت به عقاید دیگران. (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 513) بر پایه این اصول، هیچ کس نمی‌تواند مذهب دیگران را خوار شمارد و تا زمانی که تعصب‌های بی‌جا زمینه دشمنی را فراهم نیاورند، مردم می‌توانند از هر مذهبی که باشند، در کنار یکدیگر و البته در صورت رعایت اصول مذهب مدنی، در صلح و آرامش به سر برند.

روسو هشدار می‌دهد در هیچ جامعه‌ای حکومت حق ندارد افرادی را که ادعا دارند هیچ مذهبی غیر از مذهب من نمی‌تواند راه رستگاری را نشان دهد، از کشور اخراج کنند، «مگر آنکه دولت و مذهب یکی شده و رهبری سیاسی و پیشوایی مذهبی را شخص واحدی به دست گرفته باشد. که چنین وضعیتی درخور حکومت روحانیون است.» (روسو، ترجمه مرتضی کلانتریان، 1389، ص 517) درست مانند حکومت رسول اکرم (ص). اما روسو هشدار می‌دهد که دنیای مسیحیت قرن هجدهم هرگز چنین وضعیتی را تجربه نخواهد کرد، زیرا مسیحیت راستین انسان را از حکومت برحذر می‌دارد و کشیشان به منافع خود بیش از مردم علاقه‌مند هستند.

در چنین وضعیتی تنها با اتکا به مذهب مدنی است که می‌توان جامعه از هم‌گسیخته را گردآورد و علاوه بر حفظ انسجام ملی، زمینه حفظ فردیت را فراهم کرد.

مبانی آموزش مذهبی از نظر روسو نگاه متفاوت روسو به انسان عصر روشنگری، تصویری دلپذیر از موجودیت او به دست می‌دهد. چنین بشری نیازمند نوعی دیگر از آموزش و پرورش بود که مانند تمام مبانی اندیشه روسو، برای اولیای امور خوشایند نبود و زمینه اعتراض فراوانی را فراهم آورد.

تأکید بیش از اندازه او بر اهمیت شناخت حسی و راهگشا بودن خرد بشری در تمامی زمینه‌های شناخت - البته با استناد به شعور قلبی که آن را «وجدان» می‌نامید -

خویشتن را در ما تولید کند، اگر خدایی را که وصف می‌کند خشمناک و عصبانی و حسود و کینه‌توز و طرفدار بعضی بندگان و به ضرر بعضی دیگر از آدمیان باشد، جنگ را دوست بدارد و همیشه آماده باشد صاعقه بر سر بندگان خود فرود آورد و همه جا را ویران کند و تنها از عذاب و شکنجه سخن براند، حتی ادعا کند که بی‌گناهان را هم عقوبت خواهد نمود، قلب من مجذوب چنین خدایی نخواهد شد». (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 294)

از سوی دیگر، به عقیده روسو کلیسای کاتولیک مرتکب اشتباه دیگری نیز می‌شد و آن توهین به خداوند به عنوان خالق خرد بشری بود. زیرا خداوند خرد را در وجود انسان به ودیعه نهاده است تا به واسطه بهره‌گیری از آن بتواند وجود پروردگار را اثبات کند و خیر و شر را تشخیص دهد. روحانیون با وجود دانستن این مطلب مردم را از تعمق و تفکر در مسایل مذهبی منع کرده و توقع داشتند بدون اندیشه تمامی دستورات آن‌ها - و نه دستورات خداوند - را بپذیرا شوند.

روسو پس از تعمق در مذهب و تأکید بر اصالت مذهب طبیعی و کاربردی کردن آن با ایجاد مذهب مدنی، دومین درس آموزش مذهبی را به «اعتقاد به مشیت الهی» اختصاص می‌دهد. به اعتقاد او انسان باید همیشه خود را به خداوند سپرده و در عین حال بودن و خوب بودن خود تلاش کند. او جهان را آفریده پروردگاری بسیار عاقل و باکفایت می‌داند. وجودی ملکوتی که بهتر از هرکسی از نیازهای مخلوقات خود آگاه است و تمام اعمال وی مبنایی عقلانی و استدلال‌پذیر دارد. چنین پروردگاری بهتر از هر وجود دیگری جهان را در نهایت نظم اداره می‌کند، پس آنچه در زندگی برای انسان رقم می‌خورد، تقدیر و سرنوشتی است که پروردگار از روی عقل اراده نموده و انسان برای خوشبخت بودن، باید آن را بپذیرد. «...[آیا من که باید بیش از هرچیز نظمی را که علم او برقرار ساخته و لطف او نگه داشته است دوست

حتی در خصوص تعالیم مذهبی، موضوعی بود که روحانیون را خشمگین می‌ساخت. روسو به روشنی و در گوشه‌گوشه نوشته‌هایش دورنمای مورد نظر خود از مذهب را ترسیم کرده بود و اینک زمان آن رسیده بود که دستورالعملی برای تربیت مذهبی کودکان ارائه دهد. او برای تبیین آموزش مذهبی کارآمد سه نکته کلیدی را در نظر گرفت و با توجه به همین نکات رساله ساده اما بسیار جنجال‌برانگیز خود (اعلان ایمان معاون کشیش ساووی) را منتشر ساخت. این نکات عبارتند از: 1) مضامین آموزش مذهبی: این نوع آموزش باید چه چیزی را به کودکان بیاموزد؟ 2) آمادگی‌ها لازم و سن مناسب برای آغاز آموزش مذهبی؛ 3) روش‌های مناسب برای آموزش مذهبی.

1) مضامین آموزش مذهبی

نخستین درس این آموزش مذهبی، ضرورت «اعتقاد به خداوند» و پذیرش دین حقیقی است. چنین مذهبی باید بسیار ساده و به دور از جزم‌گرایی باشد تا به انسان این امکان را بدهد که نکات اشتراک مذهب خود را با سایر مذاهب آسمانی درک کرده و با قلبی مطمئن‌تر به یگانگی خداوند ایمان آورد. برخلاف تعالیم کلیسای کاتولیک قرن هجدهم که با تأکید بیمارگونه بر ضعف سایر مذاهب، اعمال دستورات عجیبی مانند خرید بخشش گناهان و یا خرید بهشت، و تکیه بر تخریب ذات بشر با گناهکار دانستن آن، انسان را در ترس از خداوند نگه داشته و او را از منبع آفرینش خود دور می‌کرد.

«دین حق چون از طرف خدا می‌آید، باید داری صفات مقدس الهی باشد. نه فقط افکار و تصورات مبهمی را که استدلال راجع به وجود خداوند در مغز ما ایجاد کرده است، روشن سازد بلکه باید به ما نوعی عبادت و نوعی اخلاق و نیز دستوراتی بیاموزد که با صفاتی که از روی آن‌ها، جوهر مقدسش را می‌شناسیم، وفق دهد. بنابراین اگر کیشی پیدا شود که چیزهای بی‌معنی و بی‌فایده‌ای را به ما بیاموزد و نفرت از هم‌نوعان و ترس از

زنجیره‌هایی که کالبد مرا به بند کشیده رهایی یابم و خود بمانم و بس. کلیه علایق این خاکدان را دور بیندازم و برای سعادت‌مند شدن، غیر از خودم به دیگری نیازمند نباشم». (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 289)

وجود وجدان و خرد انسان را در انتخاب اعمال خود مختار نموده و این امکان را فراهم می‌آورد که برای تصمیم‌های خود پاداش دریافت کرده یا مجازات شود. این پاداش و جزا در زندگی پس از مرگ، در انتظار روح بشر است و انگیزه خوب بودن و نیک زیستن را پدید می‌آورد.

و سرانجام روسو آخرین درس مذهبی خود را «تکیه بر وجدان و شناخت قلبی» برای زندگی اخلاقی و «پذیرش توأم با احترام قرارداد اجتماعی» می‌داند. او علاوه بر تأکید بر اهمیت عقل برای تشخیص مسایل مهم زندگی - حتی برای شناخت خداوند و صفات ملکوتی وی - آن را کافی ندانسته و متذکر می‌شود که عقل خطاپذیر انسان گاه در تشخیص مسایل دچار لغزش و اشتباه می‌شود. انسان برای به کار انداختن نیروی عقل خود به محرک‌هایی نیاز دارد که توسط حواس ادراک می‌شوند، اما نه حواس و نه عقل بری از لغزش و خطا نیست. از طرفی تفاوت‌های مکانی و زمانی در قضاوت عقلی تأثیرگذار هستند و به همین دلیل است که افراد مختلف در شرایط متفاوت، تصمیمات متفاوت یا حتی متضادی را اتخاذ می‌کنند. اینجا است که خداوند نیروی دیگری را به کمک انسان می‌فرستد. نیرویی که میان تمام آدمیان مشترک است و خطایی بدان راه نمی‌یابد، حتی اگر دانسته وجودش را نادیده بگیریم. «در اعماق هر روح یک اصل فطری عدالت و تقوی یافت می‌شود، و ما علی‌رغم قوانین و عادات، اعمال خود و دیگران را از روی آن قضاوت می‌کنیم و خوب و بد آن را معلوم می‌داریم. این اصل همان است که من آن را وجدان می‌نامم.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 285)

بدارم، درخواست خواهم کرد این نظم برای خاطر من به هم بخورد؟ خیر. اگر این خواهش جسورانه را از او می‌کردم درخور این بودم که مجازات شوم، نه اینکه دعای من مستجاب شود. [...] اگر از او درخواست کنم که اراده‌ام را تغییر دهد، مثل این است که آنچه او از من خواسته من از او بخواهم؛ مثل این است که بخواهم کار مرا او انجام بدهد و پاداش آن را من بگیرم. اگر از وضعیت خود راضی نباشم، مثل این است که بخواهم چیزی غیر از آنچه هست برقرار شود، یعنی بی‌نظمی و بدی جای نظم و نیکی را بگیرد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 290)

روسو انسان را فردی خردمند می‌داند. کسی که می‌تواند در شرایط مختلف برای خود تصمیم‌گیری کند و خیر و شر را تشخیص دهد. اما با وجود اعتقاد به سرنوشت الهی، چه نیازی به چنین خردی است؟ از سوی دیگر اگر خداوند عادل‌ترین و عاقل‌ترین وجود جهان باشد، پس تکلیف شرارت جانیانی که از مکافات گریخته‌اند چه می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها، موضوع سومین درس مذهبی است که باید به کودکان آموخته شود: ضرورت «اعتقاد به کیفر و پاداش اخروی».

خداوند انسان را مجهز به نیروی خرد و وجدان آفرید تا بتواند خیر و شر را تشخیص بدهد و بر مبنای همین قضاوت زندگی خود را پایه‌گذاری کند. البته نتیجه این تعقل در زندگی فرد مشهود است اما همواره حکومت سیاسی و مدنی نمی‌تواند عدالت را حکمفرما کند. جنایت‌های بی‌شمار تاریخ شاهی بر همین ادعا است و روسو نمی‌پذیرد که خداوند عادل، چنین ظلمی را نادیده بگیرد. او خود عادل است و «عدالت باریتعالی عبارت از این است که حساب آنچه را به بندگان خود داده است بخواهد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 278) به همین دلیل است که انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی آفریده شده تا پس از مرگ، کالبد بی‌جان بر جای مانده و روح برای دادرسی در برابر پروردگار حاضر شود. «آرزوی آن ساعتی را می‌کشم تا از

روسو رشد روانی- تربیتی کودک را به چهار مرحله کلی: خردسالی (تولد تا 5 سالگی)- طفولیت (5 تا 12 سالگی) - بین طفولیت و نوجوانی (12 تا 15 سالگی) و نوجوانی (15 تا 20 سالگی) تقسیم می‌کند. در مرحله اول تنها رفع نیازهای اساسی کودک مدنظر قرار می‌گیرد. در مرحله دوم تربیت بدنی، پرورش حواس و مشاهده، و تجربه طبیعت در دستور کار آموزش قرار دارد. در مرحله سوم که زمان گذر از محسوسات به مجردات و بیداری عقل است، تقویت تفکر انتزاعی و دست‌ورزی‌های عملی و آزاد (مانند نجار) توصیه می‌شود. در مرحله چهارم می‌توان به تربیت عقلی، اخلاقی و دینی فرد پرداخت. (کاردان، 1387، صص 142-143 [به اختصار])

بر این اساس، او برخلاف شیوه مرسوم زمان خود، کودک خردسال را قادر به درک مسایل مذهبی و اخلاقی نمی‌داند. و در انتقاد به شیوه آموزش مذهبی کشیشان در عصر خود می‌نویسد: «اگر می‌خواستیم یک موجود احمق را وصف کنم، بهتر از آن فضل‌فروشی که کاتیشیس²² را به کودکان خردسال درس می‌دهد پیدا نمی‌کردم». (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 269)

به عقیده روسو انسان تا پیش از نوجوانی و حتی مدت‌ها پس از آن قادر به درک مسایل پیچیده ماوراءالطبیعی مانند وجود روح، رابطه جسم و روح، کارکردهای عقلی، شناخت وجدان، رابطه روح انسان با خداوند، زندگی پس از مرگ و اموری از این دست، نخواهد بود. زیرا هنوز درگیر محسوسات و با دنیای مجردات بیگانه است. «با وجود اینکه قوای فکری و روحی امیل کاملاً ورزیده شده است، هنوز معنای صفات خدا را خوب نمی‌فهمد [...] زیرا برای فکر بشر که مدام دنبال محسوسات است، خیلی دشوار است که خود به خود متوجه مسائل مجردی مانند روح، جوهر و عرض و

روسو با جدیت وجدان را ریشه قضاوت‌های اخلاقی بشر در تمام تاریخ دانسته و بر این باور است که تمامی انسان‌ها، حتی زمانی که پای منافع خودشان در میان باشد، به حکم وجدان کار بد را بد دانسته و از آن بیزار هستند. او به احساس بد ما نسبت به جانین تاریخ استناد کرده و می‌پرسد چه چیز باعث می‌شود اعمال افراد ظالمی که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند، ما را اندوهگین یا خشمگین کند؟ در حالی که هرگز به ما زبانی نرسانده‌اند؟ ریشه چنین احساساتی، بدون شک نیروی عقل نخواهد بود زیرا عقل انسان تنها قوه ادراک و قضاوت است و ارتباطی با احساسات ندارد. «اعمال وجدان نوعی از قضاوت‌های عقل محسوب نمی‌شود بلکه زاییده یک نوع حس فطری و درونی است، منتها وقتی عقل ما قادر به تشخیص تقوا می‌شود، این حس فطری ما را وادار می‌سازد آن را دوست بداریم» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 287)

این نیروی وجدان در کنار عقل، به انسان توانایی تشخیص ضرورت‌ها را اعطا می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد تا الزامات زندگی اجتماعی را درک کرده و قوانین قرارداد اجتماعی را بپذیرد. چیزی که مبنای مذهب مدنی را تشکیل می‌دهد و برقراری و دوام آن را امکان‌پذیر می‌سازد.

2) آمادگی‌های لازم و سن مناسب برای آغاز آموزش مذهبی

انسان برای یادگیری هر موضوعی نیازمند آمادگی ذهنی و طبیعی است که در جریان رشد و تربیت فراهم می‌شود. روسو تذکر می‌دهد که بی‌توجهی به این آمادگی ذهنی و عقلی تربیت و آموزش را بی‌تأثیر نموده و نتیجه‌ای جز اتلاف وقت و هزینه نخواهد داشت. آموزش مذهبی نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این رو پیش از آغاز باید مشخص نمود که انسان برای فراگیری مسایل مذهبی به چه توانایی و آمادگی‌هایی نیاز دارد.

²² - Catechisme. تعلیم اصول و مبانی دینی در مذهب مسیحی.

کنه ذات خدا و غیره بشود.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 269)

از سوی دیگر برخی مسایل مذهبی- به ویژه در مذهب کاتولیک- چنان رازگونه هستند که کودکان هرگز قادر به درک کوچکترین ذره‌ای از آن نخواهند بود و بدون شک آموزش چنین مسایلی در سنین پایین که کودک هنوز حتی مفهوم راز را نیز درک نمی‌کند و البته بیشتر مسایل جهان برایش اسرارآمیز هستند، می‌تواند بیهوده و حتی زیان‌آور باشد. زیرا در بهترین حالت کودک چنین مسایلی را بدون درک کردن، حفظ می‌کند و در بدترین حالت، برداشتی غلط در ذهن او نقش می‌بندد که تغییر دادن آن در آینده کاری غیرممکن یا بسیار دشوار خواهد بود.

او با اشاره به موضوع رستگاری و ایمان آوردن، «اگر برای رستگار شدن کافی است که بعضی کلمات را نفهمیده تکرار کنیم، نمی‌دانم به چه علت بهشت را به عوض کودکان از طوطی‌ها پر نمی‌کنند.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 270)) اشتباه روحانیون کلیسا را در آموزش مذهبی به میان کشیده و با استناد به عدالت پروردگار استدلال می‌کند که انسان تا زمان رسیدن به رشد عقلی، قادر به درک مسایل مذهبی نیست و از آنجا که خداوند از هر کسی به اندازه عقل وی انتظار دارد، هرگز از کودکان توقع ندارد عقاقلانه ایمان آورده باشند و برای آن‌ها پاداش و جزایی در نظر نخواهد گرفت. همچنان که از عدالت خداوند به دور است که افراد ابله را به دلیل بی‌ایمانی مجازات کند.

به این ترتیب، مسأله ایمان تنها در صورت وجود رشد عقلی معنا پیدا می‌کند: «وقتی شما مجبور خواهید بود به خدا ایمان داشته باشید که ایمان داشتن برای شما ممکن باشد. فیلسوفی که ایمان ندارد مقصر است، زیرا عقل خود را که پرورش داده است خوب به کار نمی‌برد و آنچه را که می‌فهمد، نمی‌پذیرد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390 ص 270) در مقابل، طرح مسایلی که در حد فهم دیگران نیست، می‌تواند نتیجه‌ای

معکوس داشته باشد: «از بیان حقایق برای کسانی که لایق فهم آن نیستند، خودداری کنید، زیرا فکر آنان را مغشوش خواهید کرد. بهتر است خدا را نشانند تا اینکه در ذهن خود برای او صفاتی را تصور کنند که لایق شأن او نباشد.»

به همین دلیل است که روسو تربیت مذهبی را تا سن 18 سالگی به تعویق می‌اندازد و با خیالی آسوده اقرار می‌کند: «در پانزده سالگی هنوز امیل نمی‌دانست که دارای روح است، و شاید الان هم که هجده سال دارد درک این نوع مطالب برای او زود باشد، اگر این مسایل را زودتر از موقع مناسب یاد بگیرد، بیم آن می‌رود که هرگز آن‌ها را خوب نفهمد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 269) اما «امیل هرگز راجع به صفات خداوند تصورات باطل نخواهد کرد، زیرا عادت دارد به آنچه مافوق فهم او است توجه نکند.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 273)

3) روش‌های مناسب برای آموزش مذهبی روسو در معرفی روش آموزش نیز، با استناد به مفهوم «وضعیت طبیعی» می‌نویسد: «طبیعت را ملاحظه کنید و از راهی که برای شما مشخص کرده تبعیت نمایید. (بوید 1975، به نقل از علوی و شریعتمداری، ص 217) به این ترتیب شناخت در هر زمینه‌ای باید بر مبنای شناخت طبیعت صورت گرفته و درست مانند وضعیت طبیعی آفرینش که سیر صعودی و تکاملی داشته، مسیری تکاملی را در ذهن کودکان طی نماید. لذا می‌بینیم در نظر روسو، بازگشت به طبیعت به مفهوم برگشتن به یک حالت حیوانی نیست، بلکه به معنای دادن یک موقعیت به انسان به منظور متکامل ساختن خود به طور کامل و هماهنگ می‌باشد. (اولیچ، 1962، به نقل از علوی و شریعتمداری، ص 3) درست برخلاف آنچه در قرن هجدهم مبنای آموزش و البته آموزش مذهبی قرار داده شده بود و کودکان در سنین پایین مجبور به حفظ مطالبی انتزاعی و خارج از فهم خویش بودند.

می‌تواند به قلب و وجدان خود به عنوان مهمترین رکن شناخت مذهبی تکیه کند زیرا «بهترین قاضی‌ها وجدان ماست» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 280)

روسو معتقد است پرورش حواس، عقل و وجدان به معلم کمک می‌کند تا دانش‌آموز را با اصول مذهب طبیعی آشنا سازد. او تأکید می‌کند که یک معلم خوب همواره بی‌طرفی خود را در آموزش مذهبی حفظ کرده و تنها اجازه دارد این آموزش را تا جایی پیش برد که دانش‌آموز به ضرورت داشتن مذهب پی برده و بتواند مذهب خویش را با قضاوت عقل و قلب خود انتخاب کند. «مربی سعی نخواهد کرد شاگرد را در کیش مخصوصی پرورش دهد، بلکه کوشش خواهد کرد وی را طوری تربیت کند که وقتی بزرگ شد، مذهبی را که عقل او می‌پسندد، انتخاب نماید.» (کاردان، 1387، ص 145)

در واقع روسو مسایل مذهبی را به دو قسمت عمده تقسیم می‌کند: 1) آموزش رئوس اصول مذهبی و اصول وظایف دینی و 2) آموزش قوانین و فروع وظایف دینی. او وظیفه معلم را به قسمت اول محدود کرده و اظهار می‌دارد یک معلم خوب باید دانش‌آموز را برای درک و پذیرش اصول مذهب طبیعی (ایمان به وجود خداوند، اعتقاد به پاداش و کیفر در زندگی اخروی...) آماده کرده و تا زمان انتخاب عاقلانه مذهب در کنار او باشد. در این مرحله دشوارترین وظیفه معلم آن است که پیش از آنکه دانش‌آموز دریافت‌های اشتباهی از مذهب پیدا کند، او را در مسیر طبیعی شناخت قرار داده و مرحله به مرحله او را برای شناخت طبیعی خداوند و پذیرش مذهب آماده کند. «طبیعت، خوب است قبل از آنکه هیچ عادت‌های تشکیلی شود، و همچنین طبیعت خوب است آنگاه که عادات بر طبق طبیعت تشکیلی یافته و شکل گیرند.» (وایز، به نقل از علوی و شریعتمداری ص 290) در این مرحله باید از روش سلبی بهره جست؛ یعنی معلم باید به جای اینکه به شیوه‌های قدیمی کلیسا ذهن کودک را از شعارهای

روسو تربیت مذهبی را پیش از هرچیز نیازمند پرورش و تقویت حواس می‌داند که لازمه احساس کردن و شناخت نشانه‌های خداوند است. او از زبان معاون کشیش ساوویایی عنوان می‌کند که شناخت مذهبی واقعی خود را از زمان مشاهده و درک طبیعت و یافتن نشانه‌های وجود پروردگار آغاز کرده است. از این رو نخستین گام پرورش مذهبی مانند سایر مسایل، همان پرورش حواسی است که از مرحله طفولیت آغاز شده و تا آخرین لحظه زندگی ادامه می‌یابد.

اما همان‌طور که پیش از این آمد، درک و فراگیری مسایل مذهبی بدون وجود عقل امکان‌پذیر نخواهد بود. پس دومین وظیفه معلم، پرورش قوای عقلانی انسان برای استدلال صحیح و دست‌یابی به شناخت اصول مذهب است. معلم باید بتواند اندیشیدن به دور از جزم‌گرایی، تعصب و پیش‌داوری را به دانش‌آموز خود بیاموزد و او را برای دریافت نشانه‌های وجود پروردگار و شناخت راه‌های گام نهادن در مسیر رستگاری یاری دهد. «بعد از آنکه تحت تأثیر اشیای خارجی و به سبب حس درونی که مرا وادار می‌سازد علل را از طریق معلومات طبیعی و اطلاعات فطری خود قضاوت کنم، موفق شدم اصول حقایقی را که شناختن آن برای ما لازم بود، استنتاج کنم، کار دیگری نداشتم جز اینکه بر خود معلوم دارم که از بین حقایق مزبور کدام را باید سرمشق رفتار خود قرار دهم و از چه قوانینی باید متابعت کنم تا بتوانم وظیفه خود را در روی زمین مطابق میل آن کسی که مرا خلق کرده است، انجام دهم.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 279)

سومین چیزی که انسان برای درک مسایل مذهبی نیاز دارد، شناخت و پرورش نیروی فطری وجدان، به عنوان راهنمای راستین انسان در جریان زندگی است. معلم برای پرورش این نیرو می‌تواند از قرار دادن دانش‌آموز در موقعیت‌های اخلاقی مختلف و بررسی قضاوت‌های او بهره گیرد تا دانش‌آموز به مرور بیاموزد که همواره

مذهبی آکنده سازد، آن را برای استدلال منطقی و پذیرش مذهب آماده کند: «آنچه که فرد متربی می‌داند باید به واسطه آن باشد که خودش به دست آورده نه آنکه شما به او گفته‌اید. دانش را به او یاد ندهید بلکه بگذارید خودش آن را کشف کند. در صورتی که نفوذ کلام خود را جانشین تعقل در ذهن او بنمائید، استدلال و تعقل را متوقف خواهد ساخت.» (بوید، 1975، به نقل از علوی و شریعتمداری، ص 73)

اما پس از رسیدن به رشد عقلی و انتخاب یک مذهب، دانش‌آموز باید با اصول و تکالیف آن مذهب آشنا شود که نیازمند آموزش مدون ایجابی است. آموزشی که دستگاه مذهبی در آن مشارکت فعال‌تری خواهد داشت. با این وجود روسو به معلم هشدار می‌دهد باید به دانش‌آموز خود هشیار بودن را بیاموزد تا بتواند اصول فرعی ناکارآمد و یا دست ساز روحانیون کلیسا را تشخیص بدهد. چنانچه خود اقرار می‌دارد: «در رئوس مسائل مذهبی و اصول وظایف دینی تردیدی ندارم. با قلبی ساده خدا را عبادت می‌کنم... اما راجع به بعضی فروع که نه در اخلاق ما تأثیر دارد و نه در اعمال ما، ولی بسیاری از مردم به آن اهمیت می‌دهند، سهل‌انگار هستم.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 300) اگرچه این سهل‌انگاری به معنای سرپیچی از انجام تکالیف نیست، زیرا او با وجود نفهمیدن دلیل این تشریفات «به آن احترام می‌گذارد، و یقین دارد که لاقبل در دل خود به آن توهین نکرده‌است، و در روز قیامت مجازات نخواهد شد.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 301)

در این میان، روسو به هر دو نماینده آموزش مذهبی (معلم و کشیش) تذکر می‌دهد که مؤثرترین شیوه برای آموزش، «الگوسازی» است. «همیشه سعی می‌کردم پیش از آنکه کار خیری را به آن‌ها تعلیم دهم، نخست خودم به آن عمل کنم تا دریابند به آنچه می‌گویم عقیده دارم.» (روسو، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، 1390، ص 303) و تأکید می‌کند هیچ‌کدام اجازه ندارند اندیشه‌های متعصب را درباره مذهب خود، به ذهن دانش‌آموزان القا نمایند.

بحث و نتیجه‌گیری

بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان معاصر روسو، او را فردی لامذهب می‌شناختند که بنای ویرانی پایه‌های مسیحیت را می‌نهاد. این افراد به دلایل مختلف، اعم از دشمنی‌های شخصی و یا ناتوانی از درک تفکرات وی، با تألیفات جهت‌دار زمینه‌پیش‌داوری اندیشمندان پس از خود را فراهم آورده و سبب شدند تا سال‌ها پس از مرگ روسو، به او با بدبینی نگریسته شود. چنانچه در زمان حاضر نیز، بسیاری از بزرگان اندیشه، بر مبنای همان داوری کهنه، روسو را فردی با اندیشه‌های متناقض و دشمن سرسخت مسیحیت معرفی می‌کنند.

اما پژوهش حاضر با بررسی آثار ژان ژاک روسو و تحلیل آن‌ها با توجه به شرایط ویژه زندگی این فیلسوف فرصت نگاهی دیگرگونه را فراهم آورده است. نگاهی که با آنارشیست نامیدن روسو مخالفت کرده و تذکر می‌دهد که او در کودکی نزد خانواده‌ای روحانی (نزد خواهر و برادر لامبرسیه) تربیت یافته و برخلاف شایعات، به خوبی از آموزش مذهب مسیحیت برخوردار بوده است. از طرف دیگر انگیزه مطرح ساختن «دین طبیعی» را نمی‌توان در تمایلات نظم‌ستیزی روسو جستجو کرد، چرا که او دین طبیعی را تنها برای انسان در وضعیت طبیعی آفرینش کارا عنوان کرده و تذکر می‌دهد که دین طبیعی به تنهایی برای زندگی انسان قرن هجدهم کافی نخواهد بود، و برای برقراری نظم اجتماعی «مذهب مدنی» را تجویز می‌کند، که آمیخته‌ای است از مذهب طبیعی و قوانین حکومتی جامعه.

روسو با تحلیل زندگی مذهبی انسان از آغاز خلقت، پیدایش و تکامل سه نوع مذهب را برشمرد و پس از تحلیل نقاط ضعف و قدرت آن‌ها چنین نتیجه می‌گیرد که وجود «مذهب طبیعی»، «مذهب شهروند» و «مذهب روحانیون»، برای بقا و خوشبختی هر ملت امری اجتناب‌ناپذیر است، اما نه به آن گونه‌ای که در ابتدا کاربرد داشته‌اند. روسو مذهب طبیعی را که دربردارنده

همچنین روسو پس از سال‌ها اندیشیدن درباره این نوع خاص از مذهب، با دقت تمام دستورالعمل آموزش مذهبی خود را ارائه داده و وظایف مربیان و آموزگاران مذهبی را به طور جداگانه چنین بیان می‌دارد که: مربیان موظف هستند حواس کودک را تقویت کرده، توانایی خردورزی او را پرورش داده و اطمینان به وجدان را در وی درونی نمایند، تا در سن 18 سالگی به عنوان فردی با قوه تجرید قادر باشد نشانه‌های وجود خداوند را توسط حواس خود دریافت و با تکیه بر خردورزی و وجدان خود، به وجود باری تعالی ایمان آورد. در این مرحله، فرد مذهب خود را انتخاب کرده و به آموزگار مذهبی نیاز دارد تا اصول مذهب مدنی (اعتقاد به وجود پروردگار توانا، دانا، بخشنده و مهربان؛ ایمان به زندگی آن جهان؛ اعتقاد به رستگاری نیکوکاران و به کیفر رسیدن بدکاران؛ اعتقاد به تقدس قرارداد اجتماعی و قوانین آن) را به او آموزش دهد.

به این ترتیب روسو برخلاف آنچه گمان می‌رود، بر پیروی از مذهب والدین تأکید نداشته و برعکس، عنوان می‌دارد که انسان پس از رسیدن به رشد عقلی می‌تواند مذهب موردپسند خود را برگزیده و به آموزش اصول و فروع آن مبادرت ورزد.

تمامی اصول مثبت مذاهب گوناگون است، به عنوان مبنای مذهبی کاربردی به عنوان «مذهب مدنی»، پذیرفته و تأکید می‌کند از آنجا که مذهب طبیعی برای زندگی اجتماعی دستورات کاربردی صریحی ارائه نمی‌دهد، لازم است قوانین حکومتی با آن درهم‌آمیخته شود. به این ترتیب، جامعه‌ای پدید خواهد آمد که اعضای آن در مبنای مذهبی با یکدیگر مشترک بوده و ملزم به اجرای قوانین اجتماعی یکسان مربوط به جامعه مدنی خود خواهند بود. در چنین جامعه‌ای یکپارچگی حفظ شده و شهروندان تا زمانی که به قوانین مذهب طبیعی و قوانین حکومت اجتماعی پایبند باشند، با یکدیگر هم‌کیش شمرده شده و در امنیت به سر خواهند برد. شهروندان چنین جامعه‌ای در صورت تخطی از مبنای مذهب طبیعی، و البته قوانین اجتماعی ذکر شده در مذهب مدنی به طور خودکار گناهکار اجتماعی شناخته شده و تنبیه خواهند شد. به این ترتیب روسو همواره پیوستگی مذهب و حکومت را مورد تأکید قرار داده و بهترین حاکمان سیاسی را رهبران مذهبی می‌داند. زیرا تنها در این صورت است که تمرکز قدرت امکان‌پذیر بوده و مردم از آسیب‌های ناشی از جدال سیاستمداران زیاده‌طلب و کشیشان سودجو در امان خواهند بود.

منابع

- آشفته تهرانی، امیر. (1374). «بررسی جامعه شناختی اندیشه‌های سیاسی ژان ژاک روسو درباره حاکمیت قانون». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره 133، صفحات 269-2.
- ال.گوتک، جرالده. (1383). مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه محمدجعفر پاک‌سرشت. تهران: سمت.
- استراترن، پل. (1389). آشنایی با ژان ژاک روسو، ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مرکز.
- بریه، امیل. (1390). تاریخ فلسفه قرن هجدهم، ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: هرمس.
- دیرکس، هانس. (1391). انسان‌شناسی فلسفی، ترجمه محمد رضا بهشتی. چ 4. تهران: هرمس.
- روسو، ژان ژاک. (1388). اعترافات، ترجمه مهستی بحرینی. چ 4. تهران: نیلوفر.
- روسو، ژان ژاک. (1389). قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلاتریان. چ 5. تهران: آگه.
- روسو، ژان ژاک. (1390). امیل، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده. چ 6. تهران: ناهید.

- مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز، دوره 3، سال 13، شماره 2، صص 1-30.
- کاردان، علی‌محمد. (1387). سیر آراء تربیتی در غرب. چ 3. تهران: سمت.
- کرباسی‌زاده، علی؛ سلیمانی دهنوی، فاطمه. (1387). «مبانی روشنگری در اندیشه روسو». مجله حکمت و فلسفه، سال 4، شماره (پیاپی 16) 4، صص 27-44.
- زارتسکی، رابرت. (1391). جدال فیلسوفان: روسو، هیوم و حدود فهم انسان، ترجمه هدی زمانی. تهران: ققنوس.
- زارع، آزاده. (1391). تألیف یک رمان با زمینه پراگماتیسم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
- شاراک، آندره. (1386). واژگان روسو، ترجمه یاسمن منو. تهران: نی.
- علوی، سیدحمیدرضا؛ شریعتمداری، علی. (1385). « بررسی تطبیقی آراء تربیتی ژان ژاک روسو و اسلام». J.J.Rousseau. (1762). Lettres ecrites de la Montagne, huitieme letter, O.C.,T.III pp. 842-843
- Ulich, R. (1962). History of Educational Thought. New York: Harvard University, D. Van Nostrand Company.
- Wise, E. J. (1964). The History of Education. New York: Sheed and Ward.
- Boyd, W. (1975). Emile For Today. The Emile of Jean-Jacques Rousseau. London: Heinmann.
- Daniel Mornet (Professeur a la Sorbonne: Rousseau: L'Homme et L'Oeuvre), Boivin et C., 5, Rue Platine, Paris VI page 101

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی